



## ژئیک و سرمایه‌داری

متیو شارپ و جف بوشه

ترجمه‌ی مریم تقوی

دموکراسی رادیکال: این متن ترجمه‌ی بخشی از «میان‌فصل» (inter-chapter) کتاب ژئیک و سیاست<sup>۱</sup> است.

... ژئیک یکی از معدود نظریه‌پردازان معروف زمانه‌ی ماست که به‌جای حمله به «لیبرالیسم»، «زیست‌قدرت»، «جامعه‌ی نمایش» یا «دموکراسی»، در مورد «سرمایه‌داری» که لاجرم مفهومی اقتصادی است، سخن می‌گوید. می‌توانیم دستکم پنج کوشش را برشماریم که ژئیک کرده است تا سرمایه‌داری را به‌منزله‌ی موضوع نظریه‌پردازی‌اش مورد بحث قرار دهد و از این طریق تفاوت‌ها و روابط متقابل میان ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه را تئوریزه کند. ۱. ژئیک مفهوم «بت‌وارگی کالایی» مارکس را چیزی شبیه یک سلول بنیادی برای اندیشیدن به منطق تناقض‌آمیز ایدئولوژیک<sup>۲</sup> به‌شمار می‌آورد. او در این مورد مستقیماً از لوکاس پیروی می‌کند. از نظر مارکس، «بت‌وارگی کالایی» ابتدایی‌ترین و سطحی‌ترین طریقی است که سوژه‌ها نظام سرمایه‌داری را باور می‌کنند یا به عبارت دیگر، پیشفرض‌های سوژکتیو اولیه‌اش را می‌پذیرند - از طریق سوءفهمی اساسی از چگونگی کارکرد سرمایه‌داری. اما این باور هیچ ربطی به منطق این نظام اقتصادی ندارد، منطقی که تحلیلی علمی و فارغ از بت‌وارگی کالایی می‌طلبد. به همین دلیل است که در **کاپیتال** مارکس فصل بت‌وارگی کالایی صرفاً یکی از نخستین فصل‌های اثری چند جلدی است که پس از توصیف این پدیده به تحلیل پویای انباشت و گرایش‌های سرمایه‌داری

به بحران می‌پردازد و فرمول‌هایی ریاضی نیز برای صورتبندی قوانین حرکت سرمایه‌داری پیشنهاد می‌کند. ژیزک خیلی ساده روی فصل بت‌وارگی کالایی توقف می‌کند و جلوتر نمی‌رود.

۲. ژیزک گفته است سرمایه‌داری «گفتار هستریک» است [یکی از گفتارهای چهارگانه‌ای که لاکان به منزله‌ی الگوهای رابطه‌ی اجتماعی شناسایی کرده است: گفتار ارباب، گفتار دانشگاه، گفتار هیستریک و گفتار روانکاو]. ادعا این است که درست همان‌طور که سرمایه‌داری با بهره‌کشی از کار ارزش اضافی استخراج می‌کند، هیستریک نیز از سمپتوم‌هایش «کیف اضافی» استخراج می‌کند. دشوار می‌توان فهمید با این استدلال مبتنی بر تشابه چه می‌توان کرد، فقط می‌توان دریافت که این استدلال گامی فراتر از رویکرد مبتنی بر [توجه صرف به] «بت‌وارگی کالایی» بر نمی‌دارد تا بتواند واقعا معلوم کند سرمایه‌داری چگونه کار می‌کند، مستعد چه بحران‌هایی است، و آن عوامل اجتماعی که بتوانند منطق بازار را به پرسش بکشند از کجا قرار است سر بر بیاورند. صرف این واقعیت که سرچشمه‌ی این پیکربندی نظری خاص لاکان است، به‌خودی‌خود آن را دقیق- یا به دردیخور- نمی‌کند.



۳. ژیزک ضمن حمله به فرهنگ‌گراییِ جویدیت باتلر، ارنستو لاکلائو و دیگران ادعا می‌کند دسترس‌ناپذیری اقتصاد «فانتزی بنیادین» نظم جهانی کنونی است که باید آن را در نوردید و پشت سر گذاشت. این ایده همسوست با علاقه‌ی ژیزک به سخن گفتن به شیوه‌ای پوپولیستی در این باره که چگونه امروز «کارشناسان» قسمی زیست‌سیاست‌مدیریتی (یا «پسا-سیاست») را می‌گردانند که در برابر هرگونه سیاسی‌شدن مقاوم است (**سوژه‌ی حساس**، ص. 198). اما نكوهش این دسترس‌ناپذیری فرضی اقتصاد در سیاست معاصر هنوز خیلی فاصله دارد با زدن حرفی در مورد اقتصاد و کار کردهایش، و نحوه‌ی اثرگذاری محسوس پویش‌های نظام‌مند و دسترس‌ناپذیر آن بر تجربه‌ی زیسته‌ی سوژه‌ها.

۴. ژیزک در کتاب‌های **دید پارالاکسی و دفاع از آرمان‌های از دست‌رفته** ادعا کرده است که کسی نمی‌تواند از چشم‌انداز نظری یا تحلیلی واحدی هم به سیاست نگاه کند و هم به اقتصاد. به موازات سلسله‌ای از تضادها و تقابل‌های برآمده از سایر میدان‌های نظری، نظیر تقابل ذهن و بدن، تقابل امر مادی و امر آرمانی و غیره، ژیزک «منظره‌ای پارالاکسی» از روابط میان اقتصاد و جامعه پیشنهاد می‌کند. این منظره‌ی پارالاکسی چیزی نیست جز بازنویسی مفهوم لاکانی دگرذیسی (آن‌امورفوز) توسط ژیزک. از قرار معلوم، دلیل این که کسی نمی‌تواند درکی فرازبانی و خارجی نسبت به چنین ابژه‌های دچار متامورفوزی مانند رابطه میان اقتصاد و سیاست پیدا کند، امر

واقعی لاکانی است. دگر دیسی و اعوجاج «واقعی» میدان نظری منعکس کننده‌ی درگیری سوژکتیو ما در این میدان اثرکتیو، و دخالت جهت‌گیری‌ها و امیال ما در آنچه درک می‌کنیم است [این عنصر از ریخت افتاده و ناهمگون، این «لکه»، همچون «نگاه دیگری» عمل می‌کند که باعث می‌شود ما نه ناظرانی بیرون از گود، بلکه بخشی از چیزی باشیم که نظاره می‌کنیم<sup>۳</sup>]. مسئله این است که این نکته در مقام پاسخ به مسئله، آیا چیزی بیش از بیان دوباره‌ی مسئله است (دید پارالاکسی، صص. 54-61).

۵. ژرژک از سال ۱۹۹۹ به این سو گاهی اوقات این تز را مطرح کرده است که اقتصاد سرمایه‌داری به معنایی لاکانی «واقعی» است: «واقعیت» عبارت است از واقعیت اجتماعی آدمهای واقعی که در تعامل با یکدیگر و درگیر فرایند تولیدند؛ امر واقعی همانا منطق شبح‌گون<sup>۴</sup>، «انتزاعی»، انعطاف‌ناپذیر و غیرقابل تغییر<sup>۵</sup> سرمایه است که آنچه را در واقعیت اجتماعی می‌گذرد تعیین می‌کند» (مطلق شکننده، صص. 15-16).



بدیهی است که آنچه این رویکردهای متفاوت را وحدت می‌بخشد در واقع، تمایل ژرژک است به انتقال مقولات مناسب برای تحلیل سوژکتیویته به سازوکارهای اقتصاد. اما از آنجا که گزاره‌ی پنجم فوق‌العاده گویا و روشن‌گر است، توجه خود را روی همین گزاره متمرکز می‌کنیم. ارنستو لاکلائو به درستی این سوال را مطرح کرده است که آیا لاکان اگر بود می‌توانست خود را در این ایده بازشناسد که کل یک نظام اقتصادی می‌تواند «واقعی» باشد، نه «نمادین». این ادعا که سرمایه «واقعی» است، سرمایه را به امری غیرقابل تبیین و مقدر تبدیل می‌کند. بنابر این فرض، حرکت‌های سرمایه به اموری فراتر از درک انسان، یا به تعبیر ژرژک، اموری «شبح‌گون<sup>۶</sup>»، تبدیل می‌شود. همان‌طور که نقل قول بالا [از کتاب **مطلق شکننده**] نشان می‌دهد، حکم‌های اقتصاد سرمایه‌داری برای سوژه‌ی مدرن مانند حکم‌های خدایان‌اند برای سوژه‌های پیشامدرن. باید به این نکته توجه کنیم که چگونه موضع ژرژک در اینجا به نحوی کنایه‌آمیز به بدترین نوع بت‌واره‌سازی‌های بازار<sup>۷</sup> که در ادبیات مدیریتی نئولیبرال دهه‌ی ۱۹۹۰ و نخستین سال‌های قرن جاری ظاهر شد، نزدیک می‌شود.

بنابراین، نکته این است که گزاره‌ی «سرمایه امر واقعی زمانه‌ی ماست» نه تنها مسئله‌ی [بی‌توجهی به نقد اقتصاد سیاسی در آثار برخی از نظریه‌پردازان معاصر] را حل نمی‌کند، بلکه هیچ گواهی واضح‌تر از تکرار این گزاره نمی‌توان یافت که شکست ژرژک را در تجهیز [نظریه با نقد] اقتصاد

سیاسی که خود او برایش فراخوان داده است، نشان دهد. این گزاره بیش از آن که بیان درک یا بصیرتی نظری باشد، اعتراف ژیزک به ناتوانی مقولات نظری اش در فراهم آوردن تکیه گاهی تحلیلی برای درک مسائل اقتصادی است.

### برخورد واقعی با اقتصاد

- رجوع ژیزک به تمایز واقعیت/واقعی برای توصیف تجربه‌ی زیسته‌ی سوژه‌ها و سیستم اقتصادی مرزهای دقیق عقل روانکاوانه‌ی ژیزک را نشان می‌دهد. روانکاوی خواه‌ناخواه گونه‌ای نظریه‌ی تجربه‌های زیسته و اول‌شخص سوژه‌ها از «زیست‌جهان» است. فقط از این دیدگاه است که عملکرد سرمایه‌داری می‌تواند به منزله‌ی «امر واقعی» پدیدار شود - یعنی به منزله‌ی امری تروماتیک و بی‌معنا.
- موضوع نظری روانکاوی شیوه‌ای است که آدم‌ها تحت تاثیر اثرهای تحریف‌کننده‌ی رانه‌ها و هویت‌یابی‌های رقیب، زیست‌جهانی را که در آن به زندگی مشغولاند (سوء) درک می‌کنند. بنابراین، سهم روانکاوی در نظریه‌ی سیاسی مربوط می‌شود به کشف سازوکارها و انگیزه‌های ناخودآگاهی که حدوث و بقای هویت‌یابی‌ها را تضمین می‌کنند، هویت‌یابی‌هایی که برای مشارکت اجتماعی اهمیتی تعیین‌کننده دارند.
- وجه اشتراک این انگیزه‌ها، به منزله‌ی انگیزه‌هایی «ناخودآگاه»، با زیر-سیستم اقتصادی تحت هدایت رسانه‌ها این است که اثرهایی «پشت سر» [یا فارغ از] قصدمندی آگاهانه‌ی سوژه‌ها تولید می‌کنند. اما درگیری‌ها و سمپتوم‌های ناخودآگاه افراد خواه‌ناخواه داده‌هایی روانشناسانه است، حقیقتی که اثرگذاری روانشناسانه‌ی تأویل‌های روانکاوانه گواه آن است، تأویل‌هایی که مستقیماً آن‌چه را روانکاوان تأویل می‌کنند، تغییر می‌دهند.
- اما این در مورد اثرهایی که زیر-سیستم اقتصادی تحت هدایت رسانه‌ها و مشتمل بر میلیون‌ها کارگزار و معامله در افراد ایجاد می‌کند، صادق نیست، گرچه در (سوء) درک ایدئولوژیک، بازار نیز مانند ناخودآگاه گونه‌ای «تقدیر» به نظر می‌رسد. محدوده‌های دخالت سیاسی در اقتصاد و مدیریت محدوده‌هایی عینی‌اند و فقط از طریق علوم اجتماعی قابل اکتشاف‌اند.



اما درباره‌ی این رازآمیزگری گویا و روشنگر بیش از این‌ها می‌توان و باید سخن گفت. به شیوه‌ای توجه کنید که ژیزک در طرح ادعای خود تمایز میان «واقعیت» و «امر واقعی» را توضیح می‌دهد. آن فراز از کتاب **مطلق شکننده** را دوباره نقل میکنیم: «واقعیت» عبارت است از واقعیت اجتماعی آدمهای واقعی که در تعامل با یکدیگر و درگیر فرایند تولیدند؛ **امر واقعی** منطق شب‌گون، «انتزاعی»، انعطاف‌ناپذیر و غیرقابل تغییر سرمایه است که آن‌چه را در واقعیت اجتماعی

می‌گذرد تعیین می‌کند.» به این نکته توجه کنید که چگونه تمایز ژیتک میان واقعیت اجتماعی تجربی و چیزی دیگر، که بدون هیچ نامی «پشت سر» عاملان اجتماعی عمل می‌کند و غیرممکن است مستقیماً موضوع تجربه‌ی ممکن قرار بگیرد، تطابق دارد با تمایز اجتماعی-نظری اصلی در کتاب **نظریه‌ی کنش ارتباطی** هابرماس.

از نظر هابرماس، زیست‌جهان (متناظر با «واقعیت اجتماعی» نزد ژیتک) عرصه‌ای است که سوژه‌ها در آن سکونت دارند و به‌مثابه جهانی با معنا تجربه می‌شود. برعکس این عرصه، سیستم (متناظر با «سرمایه به‌منزله‌ی امر واقعی» نزد ژیتک) شبکه‌ای از فرایندهاست که مستقل از آگاهی و تجربه‌ی قصدمند عاملانی که اپراتورهای این سیستم هستند، عمل می‌کند. کنش‌های عاملان در اقتصاد و مدیریت از طریق «رسانه‌های سازماندهنده»‌ی بی‌نام‌وشانی نظیر پول یا قدرت، و نه از طریق معناداری قصدمند کنش‌های سوژه‌ها، یکپارچه و با یکدیگر جفت‌وجور می‌شوند. برای نمونه سوژه در یک محل کار -یک حوزه‌ی تجربه پر از روابط معنادار (مثلاً روابط عادلانه و ناعادلانه) - کار می‌کند. اما کنش‌هایی که در این محل کار انجام می‌گیرد و انجامشان مستلزم انگیزه و آرمان‌های اجتماعی است، از طریق حرکت قیمت‌ها در سیستم اقتصادی ادغام می‌شود، به‌شيوه‌ای که هیچ ربطی به انگیزه‌ها و آرمان‌های کارکنان ندارد. قاعده‌مندی‌های سیستمی اقتصاد و مدیریت را فقط می‌توان از چشم‌انداز یک ناظر بیرونی درک کرد - کارکنان نمی‌توانند این قاعده‌مندی‌ها را مستقیماً درک کنند. اما کارکردهای سیستم اثرهایی فوق‌العاده انضمامی روی زیست‌جهان سوژه‌ها دارد، از جمله، پیامدهای ویرانگر بحران‌های اقتصادی و ناآرامی‌های سیاسی.

تفاوت بزرگی که میان ژیتک و هابرماس وجود دارد این است که هابرماس تصدیق می‌کند برای ترسیم نقشه‌ی «سیستم» به یک نظریه‌ی کارکردی سیستم‌ها نیاز دارد، و برای فهم زیست‌جهان به گونه‌ای نظریه‌ی کنش که تحت تأثیر روانکاوی شکل گرفته باشد. اما ژیتک بر این باور است که روانکاوی می‌تواند هر دو کار را انجام دهد - با مسکوت گذاشتن بصیرت‌های نظریه‌ی سیستم‌ها تحت لوای شعار «سرمایه به‌مثابه امر واقعی زمانه‌ی ما». فراتر از این، سلسله‌ای از تفاوت‌های دیگر نیز وجود دارد که مربوط می‌شوند به شیوه‌ای که هابرماس به دفاع از میراث روشنگری ادامه می‌دهد، ولی ژیتک رفته رفته آن را کنار می‌گذارد.

ولی آیا ژیتک هیچ پاسخی برای این ایرادها ندارد - این ایراد که او نظریه‌ای رمانتیستی درباره‌ی جامعه به‌مثابه بیان/فرافکنی یک سوژه-ابژه‌ی این همان دارد و در نتیجه، محدودیت‌های نظری روانکاوی را نمی‌پذیرد؟ ژیتک اگر بود احتمالاً پاسخ می‌داد ادعای او نه اینهمانی سوژه و ابژه،



بلکه این است که «دیگری بزرگ وجود ندارد». در پایان این فصل اجازه دهید این پاسخ را ارزیابی کنیم.

ژیزک عقیده دارد تحلیل «دیگری بزرگ» پیوندگاه فرد و جامعه است. از نظر ژیزک تمرکز ظاهری روانکاوی روی فرد، گونه‌ای نظریه‌ی قانون اجتماعی دیگری بزرگ<sup>۸</sup> را نیز باید در بر بگیرد: «امر اجتماعی، میدان کردارهای اجتماعی و باورهای اجتماعا پذیرفته شده صرفاً سطحی متفاوت از تجربه‌ی فردی نیست، بلکه امری است که فرد باید با آن مرتبط شود...» («تکرار لنین»، ۱۶). اساساً، «ناخودآگاه مانند یک زبان ساختار یافته است»، و این بدان معناست که ناخودآگاه در واقع، «آنجا» است، در فضای اجتماعی، نه امری خصوصی و محبوس در فرد. به بیان دقیق‌تر، آن قانون نمادینی که دیگری بزرگ را وارد اقتصاد روانی فرد می‌کند در آن آرمان‌های عمومی و اجتماعی و تصاویری از اقتدار نمادین متجلی می‌شود که برای سوژه نماینده‌ی تهدید اختگی‌اند. اما در تحلیل نهایی، سوژه باید درک کند که «دیگری بزرگ وجود ندارد»، و سوژه پیشاپیش اخته شده و متناهی است، و بنابراین، دیگری بزرگ فاقد آن دال نهایی است که آن را به یک [ابر] خود<sup>۹</sup> منسجم، تام و عاری از شکاف و تقسیم‌شدگی تبدیل می‌کند. یکی از استلزامات این امر در مدرنیته این است که سوژه باید درک کند که زیست جهان‌اش از بیرون مورد تعرض الزامات سیستم قرار می‌گیرد، الزاماتی که صرفاً از طریق تأویل یا نظریه قابل بررسی نیستند، و البته نباید از طریق ایدئولوژی به عنوان اموری «اجتناب‌ناپذیر و طبیعی» به رسمیت شناخته شوند.

مشکل این است که تحلیل ژیزک فقط تا همین جا پیش می‌رود و درست همین جا متوقف می‌شود. چنان که دیدیم او نمی‌تواند پا از این نقطه فراتر بگذارد و به تحلیل خود این الزامات سیستم بپردازد. به جای این کار، به یکی از معناهای دیگر گزاره‌ی «دیگری بزرگ وجود ندارد» برمی‌گردد، به این اندیشه که «دیگری بزرگ» به این دلیل «وجود ندارد» که صرفاً بیان/فرافکنی سوژه است. از این جا تا خواباندن جامعه روی تخت روانکاوی فقط یک گام کوچک لازم است: چرا سوژه‌ی تاریخی قدرت جهان-ساز خود را باز نمی‌شناسد، چرا سوژه‌ی اجتماعی فکر می‌کند دیگری بزرگ وجود دارد، در حالی که واقعاً «دیگری بزرگ وجود ندارد»؟

در سه فصل آینده خواهیم دید که ژیزک بارها و بارها مقولات مربوط به آسیب‌شناسی روانکاوانه را به ساختارهای اجتماعی نسبت می‌دهد - «جامعه‌ی انحراف تعمیم یافته» و «سرمایه‌داری به مثابه هیستری» نمونه‌های این رویکرداند. در مواجهه با تحلیل‌هایی از این دست باید پرسیم: اگر یک نظریه پرداز نظریه‌ای متافیزیکی پیشنهاد می‌کند که در آن سوژه‌ی تقسیم نشده جهان را طی

عمل تصمیم‌گیری آغازگرانه و بنیان‌گذار برمی‌سازد؛ و نظریه‌پرداز کنش سیاسی را مطابق الگوی این نظریه تئوریزه می‌کند و گونه‌ای روانکاوی شکل‌های اجتماعی را پیشنهاد می‌کند و این شکل‌ها را، درست مثل سوژه‌ها، به‌مثابه اموری می‌نگرد که می‌توان آسیب‌های روانی آن‌ها را تشخیص داد؛ و آن نظریه‌پرداز به رغم این ادعای مصرانه که یک ماتریالیست دیالکتیکی و تاریخی است، به‌نحوی همه‌جانبه در توصیف هرگونه واقعیتهای خارج از حوزه‌ی سوژکتیویته شکست می‌خورد، آیا آن نظریه‌پرداز صاحب گونه‌ای نظریه‌ی رمانتیک سوژه-ابژه‌ی این همان نیست؟

ایده‌ی کلیدی‌ای که برای اثبات‌اش استدلال کرده‌ایم این است که هیچ نظریه‌پردازی نمی‌تواند جامعه را روانکاوی کند بدون این که نخست جامعه را به یک «ابرسوژه» یا «سوژه-ابژه»‌ی منفرد تقلیل داده باشد. وقتی ژیرک، هرچند نه هرگز به صراحت، به این اندیشه رسید که جامعه یک فراسوژه یا سوژه-ابژه‌ی منفرد است، سبک خاصی از تحلیل اجتماعی و استراتژی سیاسی با قدرتی فراینده خود را قابل قبول جلوه داد. همان‌طور که مقولات مربوط به سوژکتیویته جای تحلیل ساختارهای ابژکتیو را می‌گیرند، سیاست ژیرک به‌نحو فراینده‌ای اراده‌گرایانه می‌شود- یعنی او متمایل می‌شود به این که تحلیل پویای جامعه را با توصیه و دستور داشتن عزم تسخیر قدرت سیاسی جایگزین کند.



1 .Matthew Sharpe & Geoff Boucher, *Zizek and Politics, a Critical Introduction*, Edinburgh University press, 2010, pp. 131-136.

2 . ideological interpellation

3 . در این مورد ر.ک. فصل پنجم این کتاب با عنوان «لکه‌ی هیچکاک» :

ژیرک، *کتورگزیستن*، صالح نجفی و مازیار اسلامی، رخدادهای نو، ۱۳۸۸، صص. ۲۰۲-۱۶۹.

4 . spectral

5 . inexorable

6 . spectral

7 . fetishisations of market

8 . a theory of the social Law of the big Other

9 . Self

در متن انگلیسی با S بزرگ نوشته شده است.

شارپ، متیو؛ بوشه، جف. «ژیرک و سرمایه‌داری»، ترجمه‌ی مریم تقوی، *دموکراسی رادیکال*، ۱۳۹۹/۰۷/۲۳،

دریافت از: <https://radicald.net/t3ga>